

از کثرت فرهنگی به سوی فرهنگ انسانی

جمع الله منتظر^۱

چکیده

یکی از مهم‌ترین عوامل مشکل‌آفرین و خشونت‌زا در طول تاریخ حیات بشری، کثرت فرهنگ‌ها است. وجود باورها، ارزش‌ها و گرایش‌های متنوع باعث شده به جای قرارگرفتن انسان‌ها در کنارهم، در مقابل هم قرارگیرند و به جای رفیق بودن، رقیب هم باشند. این تقابل و رقابت باعث شده در بسیاری موارد به خشونت و منازعه طولانی بینجامد و به مشکلات عالم انسانی بیفزاید. در این مقاله با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به روش تحلیلی-توصیفی تلاش شده است به این پرسش اساسی پرداخته شود که چگونه می‌توان مشکلات، منازعات و خشونت‌های ناشی از تفاوت و کثرت فرهنگی را کاست و در صورت امکان به صفر نزدیک کرد؟ براساس یافته‌های این تحقیق تمام انسان‌ها فارغ از هر ویژگی زبانی، نژادی، قومی، دینی و مذهبی، ملی و کشوری، دارای یک ویژگی مشترک و یک نقطه وحدت هستند که از آن می‌توان به فرهنگ انسانی تعبیر کرد. آنچه از آن به فرهنگ انسانی تعبیر شد و مدعای اساسی این است که این فرهنگ بر هر فرهنگ دیگری مقدم است و فضل تقدم دارد، همانا عقلانیت و خردورزی است؛ بنابراین در صورت تقدم عقلانیت و خردورزی که شالوده فرهنگ انسانی است، می‌توان مشکلات، منازعات و خشونت‌های ناشی از کثرت فرهنگی را از میان برداشت و به این صورت انسان‌ها می‌توانند زیست مسالمت‌آمیز و توأم با صلح و آرامش داشته باشند.

کلیدواژه: فرهنگ، عقلانیت، تفکر عقلانی، جهانی‌شدن، فرهنگ انسانی.

۱. مسئول بخش تحقیق مجتبع علمی-تحقیقی امیرالمؤمنین^(ع)-کابل، شماره تماس: ۰۷۷۰۰۵۸۹۰۶

مقدمه

فرهنگ یکی از مهم‌ترین مختصات جوامع انسانی است که عمری به درازای تاریخ بشر دارد و در طول تاریخ، هر جامعه‌ای به ایجاد فرهنگ مبادرت ورزیده و فرهنگ خاصی را پیروی کرده است، به گونه‌ای که جامعه انسانی بدون فرهنگ را نمی‌توان سراغ گرفت.

چون هر جامعه شناخت‌ها و باورها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، گفتار و کردار مختص به خود را داشته که در آن جامعه مهم و ارزشمند بوده است، هر جامعه‌ای فرهنگ خاص خود را داشته و آن را برای نسل‌های بعدی به ارث گذاشته است و به این صورت تفاوت فرهنگی به‌عنوان یکی از واقعیات غیر قابل انکار جهان درآمده و جامعه انسانی را به فرهنگ‌های گوناگون و رنگارنگ تقسیم کرده است. چون فرهنگ هر جامعه، در واقع هویت همان جامعه را تشکیل می‌دهد، مردم جوامع مختلف سعی می‌کنند، هویت خویش را به هر صورت ممکن حفظ کنند.

نکته قابل توجه این است که این فرهنگ‌ها همیشه با هم در صلح نبوده و هرازگاهی باهم به ستیزه پرداخته و به روش‌های گوناگون کوشیده‌اند یکدیگر را حذف کنند و به این صورت در طول تاریخ گونه‌های از خشونت را می‌توان سراغ گرفت که ناشی از تفاوت فرهنگی بوده است؛ چون دو یا چند فرهنگ یکدیگر را برنرفته‌اند و پیروان فرهنگ‌های مختلف، توانای تحمل تفاوت‌های یکدیگر را نداشته‌اند، با یکدیگر از سر مهر درنیامده و همین که دیده‌اند طرف مقابل‌شان باورها، ارزش‌ها و رفتار دیگری دارد که با آنچه او می‌پسندد، مخالف یا مغایر است و در کل الگوهای فرهنگی غیر از فرهنگ مورد قبول و پسند او را پیروی می‌کند، با او درافتاده و به این صورت در طول تاریخ خشونت‌ها و منازعات متعدد و فراوان فردی و جمعی ناشی از تفاوت فرهنگی شکل گرفته است. حال سؤال اساسی این است که آیا راهکاری برای برون‌رفت از منازعات و مشکلات ناشی از کثرت و تفاوت فرهنگی وجود دارد یا خیر؟ برای این منظور نیاز است نخست فرهنگ را بشناسیم و خاستگاه آن را مورد توجه قرار دهیم تا بتوانیم به راهکاری در این زمینه نزدیک شویم.

۱. چیستی فرهنگ

واژه‌شناسی: فرهنگ واژه فارسی است که معادل با واژه culture می‌باشد. این واژه که هم در زبان انگلیسی کاربرد دارد و هم در فرانسوی، از فعل لاتینی colere به معنای «پروراندن» اشتقاق شده است و برای اولین بار در قرن یازدهم میلادی در اروپا ابداع شده است؛ واژه فوق در آن زمان به دو معنا به کار می‌رفته است: ۱) مراسم دینی ۲) کشت و زرع (کاشفی، ۱۳۸۹، ص ۱۸) که هم‌اکنون نیز به معنای کشت و زرع به کار می‌رود و در قرون وسطی به معنای پرستش نیز کاربرد داشته است؛ اما در دوره رنسانس و در حدود قرن شانزدهم میلادی دانشوران و هنرمندان، این واژه را افزون‌بر کشت و زرع که بعد مادی دارد، در بعد معنوی و توسعه انسانی نیز به کار گرفتند (پهلوان، ۱۳۷۸، ص ۴-۳؛ کاشفی، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۱) و به این صورت واژه culture در جهان غرب بار معنوی یافت.

فرهنگ در زبان فارسی نیز با تغییرات و تحولات معنایی همراه بوده است. برخی از معانی آن عبارتند از: این واژه‌ای مرکب است که از پیشوند «فر» به معنای بالا، جلو، پیش و واژه «هنگ» که ریشه‌ای اوستایی دارد به معنای کشیدن، ترکیب شده است. به این صورت واژه «فرهنگ» به معنای «بالا کشیدن» و «اعتلا بخشیدن» می‌باشد (دهخدا، ۱۳۴۷، ذیل واژه «فرهنگ»). تعلیم و تربیت، علم و دانش، معرفت و عقل، بزرگی و سنجیدگی، حکمت و کتب لغت، آثار علمی و ادبی یک قوم و ملت، هنر و صنعت و ارزش‌ها و راه و رسم زندگی یک جامعه، معانی دیگری‌اند که در زبان فارسی برای واژه فرهنگ ذکر شده‌اند (عمید، بی‌تا، ذیل همین واژه؛ ابن‌خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۱۴۸۱؛ مصاحب، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۸۹۱).

تعریف اصطلاحی فرهنگ به گونه کم‌نظیری معرکه‌ای آراء است و تا هنوز صدها تعریف برای آن ارائه شده است. در این جا به چند مورد اشاره می‌نماییم:

۱. مجموعه‌ای از شناخت، باور، هنر، اخلاقیات، قانون، سنت و ظرفیت‌ها و عادت‌های که فرد به‌عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند (الیوت، ۱۳۶۹، ص ۲۰).
۲. فرهنگ مجموعه‌ای از آداب، رسوم، سنت‌ها و نهادهای اجتماعی است (لوکاس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵).

۳. مجموعه‌ای از شیوه زندگی انسانی که با آموزش از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود (محمدی، ۱۳۷۷، ص ۲۱).

۴. فرهنگ هویت‌دهنده انسان در حوزه زندگی اجتماعی است که به عنوان فراورده عالی ذهن و فرایند پیچیده و پیشرفته فکر آدمی، تحت تأثیر علل و عوامل موجد، معده، درونی و بیرونی، در تمامی کاکردها و کلیه مظاهر مادی و معنوی حیات وی جلوه می‌یابد و کلیات هم‌تافته و به هم پیوسته‌ای از باورها، فضایل و ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، هنرها، فنون، آداب و عادات جامعه را شامل شده و مشخص‌کننده ساخت و تحول کیفیت زندگی هر ملت است (رفیع، ۱۳۷۴، ص ۲۷۳).

۵. فرهنگ، عبارت است از زندگی عقلانی (صدر، بی‌تا، ص ۴۴).

۶. کلی‌ترین بینش و نگرشی که یک جامعه نسبت به جهان دارد (حداد عادل، ۱۳۷۴، ص ۷).

۷. منظور از فرهنگ شیوه زندگی یک جامعه یا گروه است به عبارت تفصیلی‌تر فرهنگ؛ یعنی نگرش، باورها، احساسات و عواطف، خواسته‌ها، آداب و رسوم، عادات، دستاوردها و فراورده‌های خاص یک جامعه یا گروه (مصطفی ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸).

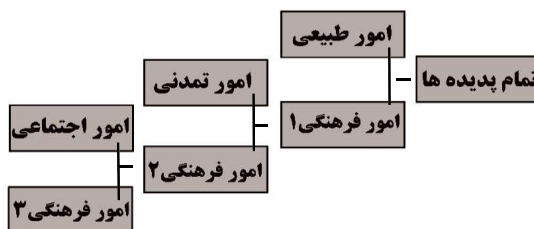
۸. وجه معنوی تمدن را فرهنگ می‌گویند، پدیده‌های معنوی، پدیده‌های اند که نیازهای غیر حیاتی آدمی را برآورده می‌کنند. لباس پوشیدن، مادی است؛ ولی مد و رنگ لباس، جزو پدیده‌های معنوی است (شریعی، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۷).

این‌ها برخی از تعاریفی‌اند که برای فرهنگ ارائه شده است و همانگونه که اشاره شد، تعاریف فرهنگ محدود به این موارد نمی‌شود؛ ما نقد و بررسی این تعاریف را به جایگاه خودش حواله می‌دهیم چون مقصود از طرح بحث «چیستی فرهنگ» به دست دادن یک شناخت کلی و عام از این مساله است؛ اما از نظر برخی از اندیشمندان - که به نظر می‌رسد قابل دفاع نیز است - همه تعاریف فرهنگ چه ما به آن‌ها موافق باشیم و چه مخالف، به سه دسته تعریف، قابل تحویل و بازگشت‌اند:

➤ در برخی تعاریف فرهنگ در برابر طبیعت است و فرهنگی در برابر طبیعی؛ یعنی به مجموعه‌ای چیزهای که ساخته طبیعت نیست؛ بلکه ساخته دست بشر است، فرهنگ گفته می‌شود. مطابق این تعاریف، هر چیزی که انسان ساخته باشد، امر فرهنگی خواهد بود؛ بنابراین حکومت، نظام اقتصادی، خط، زبان، جاده، یخچال، ماشین و... امور فرهنگی؛ کوه، دشت، صحرا، دریا و... امور طبیعی‌اند. این نوع تعاریف وسیع‌ترین و گسترده‌ترین تعاریف فرهنگ‌اند.

➤ امور فرهنگی به معنای اول، به دو دسته قابل تقسیم‌اند: یک تعداد پدیده‌ها، ساخته دست انسان‌اند و تجسم فیزیکی نیز دارند همانند: میز، جاده، ساختمان، خط و... تعداد دیگری از این‌ها تجسم و تجسد فیزیکی ندارند؛ مانند خانواده، سیاست، اقتصاد، اخلاق، حقوق، دین، زبان و... دسته دوم این امور، چون تجسم و تجسد ندارند، قابل اشاره نیستند؛ اما دسته اول از دست‌ساخت‌های بشر، قابل اشاره‌اند. گاهی به دسته اول این پدیده‌ها تمدن و به دسته دوم این‌ها فرهنگ گفته می‌شود؛ بنابراین در این معنا فرهنگ در مقابل تمدن قرار می‌گیرد و تمدن بعدی مادی ساخته‌های دست بشر و فرهنگ بعد غیر مادی و معنوی ساخته دست بشر است.

➤ معنای دوم فرهنگ نیز قابل تقسیم به دو بخش است؛ یعنی هر آنچه انسان ساخته و تجسم فیزیکی نیز ندارد، به دو دسته تقسیم می‌شود: یک دسته اموری‌اند که انسان در بیرون ساخته، دسته دیگر اموری‌اند که انسان در درون خود ساخته است؛ مثلاً نظام سیاسی، نظام اقتصادی، خانواده، تعلیم و تربیت، رابطه رئیس و مرئوس و... از اموری‌اند که انسان ساخته و تجسد نیز ندارد؛ اما این‌ها را انسان در بیرون ساخته؛ در مقابل، باورها، احساسات و عواطف و خواسته‌های ما، اموری‌اند که انسان ساخته؛ اما این‌ها درونی و انفسی‌اند. بخش اول امور اجتماعی و بخش دوم امور فرهنگی نامیده می‌شود. براین اساس امور فرهنگی به معنای سوم امور فردی هستند و امور غیر فرهنگی، امور اجتماعی خواهند بود (هشتمین نشست «مساله فرهنگ» با حضور مصطفی ملکیان و حسن محدثی). (<https://3danet.ir/culture-8>).



نمودار پدیده‌های فرهنگی و غیر فرهنگی.

۲. اجزاء و مولفه‌های فرهنگ

فرهنگ به معنای سوم سه قسمت دارد:

باورها: مجموعه‌ای از عقاید ما در مورد هر چیزی یکی از بسترهای حیات فرهنگی ما است و یکی از قسمت‌های فرهنگ به معنای سوم را تشکیل می‌دهد؛

احساسات و عواطف: این که از چه چیزهای لذت می‌بریم و چه چیزهای درد و رنج، نسبت به چه چیزهای عاطفه‌ای مثبت داریم و نسبت به چه چیزهای عاطفه‌ای منفی، از چه چیزی خوشمان می‌آید و از چه چیزی بدمان می‌آید بخشی دیگر از زیست فرهنگی ما است؛

خواسته‌ها: این که چه چیزهای را می‌خواهیم و چه چیزهای را نمی‌خواهیم، قسمت سوم از فرهنگ به معنای سوم را تشکیل می‌دهد (ملکیان، ۱۳۸۵، ص ۴۲۲-۴۲۱).

۳. خاستگاه فرهنگ

یکی از مسائل مهم و اساسی در فرهنگ‌شناسی بحث خاستگاه و منشأ فرهنگ می‌باشد که برای تاریخ نگاران، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان بسیار حائز اهمیت بوده است. فهم و درک فرهنگ‌های گوناگون و تفاوت‌های فرهنگی ممکن نخواهد بود، مگر این که نخست معلوم شود خاستگاه فرهنگ چیست و فرهنگ از کجا تغذیه می‌کند؟ چگونه ارزش‌ها، سنت‌ها، باورها و رفتارهای انسان‌ها در جوامع شکل می‌گیرد؟

در پاسخ به این پرسش اساسی که در باب خاستگاه فرهنگ مطرح شده، جامعه‌شناسان

پنج عامل مهم و اساسی را مطرح کرده‌اند:

۱. **زبان و ادب:** زبان و ادبیات یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌ها فرهنگ در جوامع محسوب می‌شود. از آنجای که زبان و ادبیات اولین گام برای برقراری ارتباطات است و شناسایی انسان‌ها توسط این عامل صورت می‌گیرد این عامل نقش ارزنده‌ای در تعیین و ساخت فرهنگ‌ها در جهان داشته است (لوکاس، همان، ص ۱۰). زبان یک وسیله قراردادی میان انسان‌ها می‌باشد که توانسته انسان‌ها را در یک جامعه با هم وصل نماید و زمینه شناسایی انسان‌ها را فراهم آورده است و از آنجای که تقریباً هر جامعه‌ای زبان و ادبیات مخصوص به خود را دارد، طبیعی است که فرهنگی که در دامن یک زبان و ادب شکل گرفته و رشد کرده؛ متفاوت از فرهنگ‌های دیگر می‌باشد.

۲. **دین و آیین:** مردم کوشش می‌نمایند رفتار و کردارشان مطابق شریعت و قوانین دینی باشد و عقاید و باورها و ارزش‌های دینی را پاس بدارند. پس دین نقش کلیدی در ساخت فرهنگ‌ها در جوامع مختلف داشته و دارد. هم در بعد شناخت‌ها و باورها و هم در بعد ارزش‌ها و گرایش‌ها و هم در بعد رفتار و کردار، فرهنگ از دینی که در دامن آن پرورش یافته تأثیر عمیقی پذیرفته است و در این‌که در طول تاریخ دین اساس و منبع بسیاری از فرهنگ‌ها بوده است هیچ شکی وجود ندارد و این نکته نیز قابل ذکر است که نه تنها ادیان مختلف؛ بلکه قرائت‌های مختلف از ادیان، فرهنگ‌های مختلف و متعدد را رقم زده است و به این صورت ادیان در تکرار تفاوت فرهنگی جهان نقش اساسی داشته‌اند (سید عبدالرسول علم الهدی، ۱۳۸۸، ص ۹۱-۱۱۲).

۳. **معیشت و اقتصاد:** یکی از خاستگاه فرهنگ مساله معیشت و اقتصاد می‌باشد که همواره در ساخت فرهنگ‌ها در جوامع نقش داشته است و انسان‌ها برای معیشت و زندگی خود به یک سری امکانات اقتصادی و مالی نیازمند بوده‌اند و همواره تلاش داشتند برای زندگی بهتر، اقتصاد خود را تقویت کنند و نوع معیشت و اقتصاد مردم هر جامعه در شکل‌گیری فرهنگ آن جامعه مؤثر بوده است که این مساله بسیاری

اوقات بین افراد و جوامع سبب خشونت و جنگ‌ها و تضاد منافع شده و برای کسب منابع و منافع مالی بیش‌تر، انسان‌ها را به میدان‌های نبرد کشانده است.

۴. **رویدادهای تاریخی و جغرافیا:** انسان‌ها برای تشکیل اجتماع و ساخت تمدن و فرهنگ نیازمند مکان و جغرافیا بودند تا بتوانند در آنجا زندگی نمایند و جامعه خود را بنا نمایند و همچنان تاریخ و تحولات تاریخی که در جهان اتفاق می‌افتاد نیز در ساخت فرهنگ و تمدن‌های بشری نقش اساسی داشته است؛ مثلاً تغییر و تبدیل امپراتوران، آمدن پیامبران و ادیان جدید، جنگ‌ها و کشورگشایی‌های که توسط حاکمان و امپراتوران صورت می‌گرفت همه در ساخت فرهنگ‌ها و ایجاد تمدن‌ها نقش داشته‌اند (لوکاس، همان، ص ۲۶).

روشن است که خاستگاه‌های متفاوت، باعث تفاوت فرهنگی شده است، به گونه‌ای که در جهان امروز مثل همیشه فرهنگ‌های را می‌توان سراغ گرفت که کم‌ترین شباهتی بین‌شان وجود ندارد و مسائل فرهنگی‌شان اعم از شناخت‌ها و باورها، ارزش‌ها، گرایش‌ها و رفتار و کردار، تفاوت فاحشی با هم دارد و به این صورت وجود فرهنگ‌های متفاوت واقعیت غیر قابل انکار جهان است و این تفاوت فرهنگی هرچند باعث رنگارنگی چهره‌ی جهان شده و از جهتی به زیبایی جهان افزوده؛ اما برای بشر بی‌هزینه نیز نبوده است و فرهنگیان دون همت و کوتاه فکر و کسانی که فقط چشم دیدن خود را در جهان دارند و نمی‌توانستند و نمی‌توانند فکر و باور و ارزش و گرایش و رفتار و کردار مغایر و مخالف با فرهنگ خود را تحمل کنند، دست به انحای مختلف خشونت زده و باعث ایجاد خشونت برای فرهنگ و فرهنگیان دیگر شده‌اند و چنین خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی محدود و منحصر به هیچ فرهنگی نیست و می‌توان آن را در اکثر قریب به اتفاق فرهنگ‌های جهان سراغ گرفت.

۴. راهکارها

برای کاهش یا به صفر رساندن مشکلات، منازعات، خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی چندین راه را می‌توان طرح کرد:

الف) جهانی شدن

یکی از راهکارهای قابل فرض برای از بین بردن خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی، جهانی شدن است. جهانی شدن راهکاری است که در چند دهه گذشته، گروهی از اندیشمندان مطرح کرده‌اند. از منظر این اندیشمندان آشتی و هرج و مرج حاکم بر جهان، ناشی از تفاوت فرهنگی و تکثر هنجارها و ارزش‌ها و اعتقاداتی است که ساکنان جهان دارند و تازمانی که ما در یک جهان متکثر و با فرهنگ‌های مختلف زندگی می‌کنیم، از این آشتی‌های هرج و مرج‌ها نباید متعجب باشیم (کاظمی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۶).

راه برون‌رفت از این وضعیت این است که جهان به سمت ارزش‌ها و آداب واحد و به سمت یک فرهنگ جهانی سوق داده شود و برخی از کشورهای قدرت‌مند که دارای امکانات و منابع وسیع تولید اطلاعات هستند، این کار را انجام دهند و به این صورت، جهان وحدت فرهنگی خواهد یافت (همان). از این فرایند به «جهانی شدن فرهنگ» تعبیر می‌شود که طی آن، مردم جهان به سوی فرهنگ واحد حرکت می‌کنند و آگاهانه و ناآگاهانه و خواسته و ناخواسته انسان‌ها به مسیری سوق داده می‌شوند/می‌یابند که بتوانند در آینده نزدیک به وحدت فرهنگی نائل آیند و یک فرهنگ را حامیان آن فرهنگ و کسانی که خود را متعلق به آن فرهنگ می‌دانند، به گونه‌ای گسترش دهند که سایر فرهنگ‌ها را در خود هضم کند و در آینده نه چندان دور فرهنگ جهانی شود و به این صورت با وحدت فرهنگی جهان -هر فرهنگی که باشد- مشکلات، منازعات و خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی از بین خواهد رفت. چون فرض بر این است که تفاوت فرهنگی از بین می‌رود و در جهان یک فرهنگ حاکم می‌شود و با از بین رفتن فرهنگ‌های متفاوت، خشونت‌های ناشی از آن‌ها نیز از میان خواهد رفت و همان‌گونه که اشاره شد این راهکاری است که به نام جهانی شدن فرهنگ یاد می‌شود.

پدیده جهانی شدن اصطلاحی است که از اواسط دهه (۱۹۸۰) میلادی به این طرف در سطح جهان مطرح و متداول شده است و این پدیده در واقع بیانگر فروریختن مرزها و فرارفتن از آن در سطح جهانی و در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که فرایند آن دگرگون شدن ساختارهای محلی به جهانی است (میرمحمدی، ۱۳۸۱، ص ۴۵).

تعریف جهانی شدن

گیدنز جهانی شدن را فرایندی می‌داند که به‌وسیله آن رویدادها، تصمیمات و فعالیت‌های انجام گرفته در یک قسمتی از جهان در سایر نقاط نتایج تاثیرگذاری بر افراد، گروه‌ها و جوامع دارد. در واقع جهانی شدن فرایندی است پر قدرت که در فرصتی نسبتاً کوتاه کشورهای را که نتوانند خود را با آن تطبیق دهند پشت سر خواهد گذاشت؛ اما در صورت بهره‌برداری مناسب می‌تواند موجب توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گسترده کشورهای جهان گردد (صدافت، ۱۳۷۹، ص ۳۲).

برخی دیگر جهانی شدن را به عنوان کاهشی در هزینه فعالیت‌ها، تلقی می‌کند (همان، ص ۳۳) و گروه دیگر این پدیده را حرکت به سمت نوعی دموکراسی جهانی می‌بینند که در عین حال کثرت فرهنگی و اقتصادی را نیز در خود خواهد داشت (همان). با توجه به تعریف دیوید هلد جهانی شدن یک پدیده‌ای است که بر بعد سیاسی در جهان اثر می‌گذارد؛ اما مانوئل کاستل با اشاره به عصر اطلاعات، جهانی شدن را ظهور نوعی جامعه شبکه‌ای می‌داند که در ادامه حرکت سرمایه‌داری، پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را در بر می‌گیرد (میرمحمدی، همان، ص ۴۶). از آن جهت که در سال‌های گذشته جهانی شدن به عنوان اصطلاحی اقتصادی شناخته می‌شد، بیش‌تر این تعاریف نیز بر همین بینش اقتصادی استوار است (همان، ص ۳۴).

با این همه، جهانی شدن به عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در روابط بین کشورهای توسعه‌یافته و کم‌تر توسعه‌یافته آشکار شده است. جهانی شدن اقتصاد که در میانه قرن نوزدهم آغاز شده بود از دهه ۱۹۹۰ میلادی همچنان بر سر زبان‌ها جاری است و تأثیر فراگیری بر توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به‌ویژه بر کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته گذاشته است. واترز جهانی شدن را رایج‌ترین مفهوم دهه ۱۹۹۰ می‌داند که بایستی توسط همه کشورها به‌ویژه کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته به‌منظور تداوم به دست آوردن منافع بهینه در نظر گرفته شود (همان، ص ۴۶).

در ارتباط با رویکرد جهانی شدن نگرش‌های متفاوتی ابراز شده است و اصولاً رویکردهای مختلف به جهانی شدن، تابع دیدگاه‌ها و تعاریفی است که از جهانی شدن به عمل آمده

است؛ افراد و گروه‌ها این پدیده را به گونه‌های مختلف توصیف کرده و از زوایای متفاوتی به آن نگریسته‌اند.

گروهی جهانی‌شدن را یک الزام غیر قابل تفکر و در عین حال یک روند مثبت می‌دانند و گروهی دیگر با نگرش به آثار این پدیده برای کشورها، آن را معادل نیستی و نابودی دانسته و از آن گریزانند. در یک دسته تعاریف، جهانی‌شدن را مترادف غربی‌شدن دانسته‌اند و این باور را ترویج کرده‌اند که کشورهای شمال اروپا اهتمام می‌ورزند تا دیگر کشورها را به شکل خود درآورند، فرهنگ و خصوصیات اجتماعی_ارزشی آن‌ها را از بین ببرند و فرهنگ و شیوه زندگی غربی را به آنان تحمیل نمایند.

اگر این تفکر و دیدگاه را در مورد جهانی‌شدن بپذیریم، کشورها برای حفظ ارزش‌ها و هویت خود باید در مقابل این سلطه و استیلا ایستادگی کرده و اجازه ندهند جهانی‌شدن، فرهنگ و ارزش‌های آن‌ها را ببلعد. جهانی‌شدن را به این تعبیر، جهانی‌سازی یا جهانی‌کردن نامیده‌اند (صداقت، همان، ص ۱۶) و بر این نکته پای فشرده‌اند که کشورهای قدرت‌مند به کمک این ابزار در پی آن‌اند که کشورهای ضعیف را به رنگ خود درآورده و هویت آن‌ها را از بین ببرند. جهانی‌شدن در این تعریف منجر به ایجاد تبعیض و تاراج منابع جهان سوم و از میان رفتن کشورهای فقیر و صنایع و کشاورزی آن‌ها می‌گردد. در جهانی‌سازی یا غربی‌سازی، کشورهای در حال توسعه از گردنه توسعه خارج شده، منابع و ثروت آنان، چپاول می‌شود و در یک رقابت ناعادلانه فنا و نیستی نصیب آن‌ها می‌گردد. در دسته دوم تعاریف جهانی‌شدن، این پدیده به نیرویی توسعه‌دهنده، رفاه‌بخش، پیام‌آور صلح و دوستی و ارتقاءدهنده دانش و فناوری و ایجادکننده دموکراسی و آزادمنشی تعبیر شده است. در جهانی‌شدن هر کشوری در یک جامعه جهانی از مزیت‌ها و امکانات گسترده‌تر خدمات علمی، فنی، بهداشتی، امنیتی و زیست محیطی برخوردار می‌شود و همکاری و نزدیکی ملت‌ها و کشورها با هم به کاهش منازعات و بهره‌وری بیش‌تر از منابع و مبارزه جدی‌تر و همه جانبه با عوارض مخرب دنیای امروز منجر می‌گردد.

برخی اندیشمندان معتقدند، می‌توان تمام کاربردهای متفاوت از جهانی‌شدن را در دو معنا خلاصه کرد:

۱. در برخی کاربردها مقصود از جهانی شدن می‌تواند این باشد که به تعبیر مارشال مک لوهان (Marshall McLuhan) بشر در عصری زندگی می‌کند که به علت پیشرفت ارتباطات و در نوردیدن ابعاد زمانی و مکانی، در دهکده جهانی زندگی می‌کند و به همان صورتی که در یک دهکده تا یک اتفاقی می‌افتد همه مردم آنجا با خبر می‌شوند و یک اتفاق باعث تأثیر و تأثر فراوان در تمام بخش‌های دهکده می‌شود، مردم امروز جهان نیز با پیشرفت اطلاعات و ارتباطات در چنین وضعیتی روزگار به سر می‌کنند؛

۲. در برخی کاربردها جهانی شدن به این معنا است که برخلاف گذشته که هر نژاد، قوم، گروه، کشور و محله شیوه زندگی مخصوص به خود داشت که این شیوه‌ای زندگی در نهادهای همچون خانواده، اقتصاد، سیاست، دین و مذهب و... جلوه می‌کرد و ظاهر می‌شد، امروزه یک شیوه زندگی در حال نفی و حذف سایر شیوه‌ها است و فقط یک شیوه زندگی در حال جهانی شدن است؛ مطابق این معنا یک شیوه زندگی به گونه‌ای در حال گسترش است که طارد همه شیوه‌های دیگر است و خود همه جا و در همه چیز اعم از پدیده‌های فردی و جمعی از سلیقه غذایی و مد لباس گرفته تا نظام اقتصادی و رژیم سیاسی را در بر می‌گیرد (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۳۳۲-۳۳۳).

نقد و بررسی

شکی وجود ندارد که جهانی شدن به معنای اول؛ یعنی پیشرفت اطلاعات و ارتباطات و در نوردیدن مرزهای زمانی و مکانی، باعث از بین رفتن تفاوت فرهنگی نمی‌شود و تأثیر چندانی ندارد و شکی وجود ندارد که جهانی شدن به معنای دوم اگر بعد عملی پیدا کند، تفاوت فرهنگی را از میان خواهد برد و در آن صورت ما شاهد مشکلات، منازعات و خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی نخواهیم بود.

تأثیرات مهم جهانی شدن در دنیای امروز را می‌توان در دو حوزه اقتصاد و سیاست به صورت چشم‌گیر مشاهده کرد؛ اما در حوزه فرهنگی هنوز این فرضیه صادق نمی‌باشد؛

بلکه کشورها و ملت‌های جهان در حوزه فرهنگی تا حدود زیادی به همان داشته‌های که از قبل داشته‌اند وفادارند و امروزه هر کشور و ملتی از همان فرهنگ، دین، زبان و ارزش‌های ملی و اجتماعی که دارند، دفاع می‌کنند و پابند به همان ارزش‌های خود می‌باشند؛ بنابراین در فضای جهانی شدن با توجه به دیدگاه موافقان و مخالفان، باید از این نکته غافل نشویم که جهانی شدن فرهنگی به معنای پذیرش یک فرهنگ به عنوان فرهنگ جهانی که همه مردم، آگاهانه یا ناآگاهانه و خواسته یا نخواست، به سوی آن می‌روند/سوق داده می‌شوند و این که یک فرهنگ خاص چنان در حال گسترش است که دیگر فرهنگ‌ها را در خود حل و هضم می‌کند و نابود می‌سازد، یک فرضیه دور از انتظار است و در صورت امکان نیز برای رسیدن به چنین روزی راه درازی در پیش است. آنچه عملاً ما در جهان شاهد هستیم «ملغمه‌ای است متجاوز از یکصد و هشتاد ملت با فرهنگ‌ها و پیشینه‌ای تاریخی و تمدنی متفاوت» (کاظمی، همان، ص ۲۲۵) و هیچ کشوری پیدا نخواهد شد که تمام ارزش‌های ملی و میهنی، فرهنگ، دین، زبان و میراث فرهنگی خود را رها نماید و یک فرهنگ بیگانه را قبول کند که هیچ‌گونه سنخیتی با گذشته و حال آن‌ها ندارد چون به تعبیر کانت: هر ملت، شبیه یک درخت است که ریشه‌های خودش را دارد، یکی کردن آن با ملتی دیگر به عنوان پیوند زدن، در حکم نفی وجود او است (طرحی-فلسفی-به سوی-صلح-ابدی، اثر-ایمان‌نیل-کانت <https://www.tawaana.org/fa/countent>).

تمام کشورها و جوامع شرق و غرب سعی و کوشش می‌نمایند که نه تنها فرهنگ خود را حفظ کنند و در احیا و باروری و شکوفایی آن بکوشند بل در تلاش‌اند همه جا فرهنگ خویش را ترویج کنند و بجای آن‌که در فرهنگ دیگری حل و هضم شوند، فرهنگ‌های دیگر را در خود هضم کنند و به خود منضم سازند و به هیچ وجه حاضر نیستند دست از فرهنگ خود بردارند. این مدعا را پویایی و پویش فرهنگ‌های خاص و ملی‌ای که در نیمه‌ای دوم قرن بیستم به‌ویژه دهه‌های آخر آن شروع شد و می‌توان از آن به عنوان نقطه عطفی در تاریخ فرهنگی جهان نام برد، تأیید می‌کند در این دوره که در قرن بیست و یک نیز تداوم یافته است برخلاف پیش‌بینی بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال و مارکسیست که افول فرهنگ‌ها را وعده داده بودند، تقریباً در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، عناصر و نیروهای فرهنگی جایگاهی

بس رفیع و برجسته یافتند و این روند همچنان ادامه دارد (محمدی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۷).

افزون براین، خود مساله یکسان‌سازی فرهنگی به نحوی باعث و بانی خشونت می‌شود چون در مقابل سیل فزاینده همگون‌سازی فرهنگی جهان، برخی از فرهنگ‌ها به مقاومت در مقابل این سیل یکسان‌سازی فرهنگی می‌پردازند و هر نوع جریان تحت عنوان «فرهنگ جهانی» را نوعی تهاجم و امپریالیسم فرهنگی می‌دانند و کوشش می‌نمایند فضا را بسته نگهدارند و «گذشته خالص و ناب» خود را احیا کنند و برای این که در فرهنگ به اصطلاح جهانی، ادغام نشوند به مقاومت و ستیزه برمی‌خیزند و از مبارزه خشونت‌بار نیز دریغ نمی‌کنند. به این صورت جهان به عرصه مبارزه و تاخت‌وتاز یک فرهنگ جهانی مصرفی و واکنش‌های ستیزآمیز در برابر آن تبدیل شده است. پس جهانی شدن فرهنگی همراه با واکنش‌هایش نه تنها برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز کاری انجام نداده؛ بلکه عرصه را برای دموکراسی، گفت‌وگو، هم‌زیستی و آمیزش فرهنگی تنگ‌تر کرده است و جهانی شدن و نقطه مقابل آن در واقع می‌خواهند از انسان یا یک مصرف‌کننده صرف بسازد و یا هم او را به یک فرهنگ خونین و هویت قبیله‌ای ترغیب کنند؛ بنابراین واکنش‌های مقابل پدیده جهانی شدن فرهنگ به بنیادگرایی فرهنگی منجر شده و چنین رابطه بین برخی کشورهای قدرت‌مند و بقیه کشورها همان استعمار و استثمار همیشگی است (همان، ۱۳۰-۱۲۸).

با این وصف، از نظر فرهنگی، پدیده جهانی شدن در حال حاضر نتوانسته مردم جهان را به سوی وحدت فرهنگی سوق دهد و لاقلاً در شرایط فعلی جهان، تحقق آن بسیار بعید به نظر می‌رسد و تا هنوز به عنوان یک ایده باقی مانده و در بعد فرهنگی تأثیر قابل ملاحظه‌ای نداشته است؛ چون اولاً: جهانی که ما با آن مواجه هستیم به تعبیری ملغمه‌ای است از صدها ملت و هزاران فرهنگ مختلف که تمام این فرهنگ‌های گوناگون با همان مسائل فرهنگی گذشته‌شان و پر قدرت‌تر و با نیروتر از گذشته عزم خود را جزم کرده که نه تنها در فرهنگ‌های بیگانه حل و هضم نشوند؛ بلکه بقیه فرهنگ‌ها را در خود هضم کنند و خود، فرهنگ پیروز در سطح جهان باشند و به این صورت تفاوت فرهنگی نه تنها از میان نرفته که حتی پر قدرت‌تر از گذشته نیز شده است و هر جامعه‌ای بیش از گذشته به فرهنگ خود حساسیت نشان می‌دهد. ثانیاً: بسیاری از کشورها و ملت‌ها جهانی شدن

فرهنگ خاصی را به عنوان تهاجم و امپریالیسم فرهنگی می‌شناسند و کوشش می‌کنند به هر نحو ممکن با آن مبارزه کنند و به این صورت همان‌گونه که جهانی‌شدن در عرصه سیاست باعث خشونت‌های بی‌شماری بوده و است، جهانی‌شدن فرهنگی نیز در برخی موارد باعث و بانی خشونت و شکل‌گیری بنیادگرایی فرهنگی شده است. ثالثاً: اگر قرار باشد فرهنگی جهانی‌شود و به عنوان فرهنگ جهانی پذیرفته شود، تنها راه قابل دفاعی که برای آن وجود دارد گفت‌وگوی فرهنگی خواهد بود نه به اشکال مختلف هجوم و حمله به فرهنگ‌های دیگر و تدفین آن‌ها.

در نتیجه با راهکار جهانی‌شدن که در واقع مدعی وحدت بخشیدن فرهنگ‌های گوناگون است نمی‌توان خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی را از میان برداشت و با این راهکار، امید چندانی به از بین رفتن مشکلات، منازعات و خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی نیست.

با این وصف به نظر می‌رسد خشونت‌زدایی از خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی و کاستن از مشکلات و منازعات برخواسته از آن، از طریق ایجاد وحدت فرهنگی در جهان محکوم به شکست است و همچنانی که جهانی‌شدن با آن قدرت عظیم خود نتوانسته وحدت فرهنگی را در جهان حاکم نماید؛ از طریق قوه مجریه و طرح و برنامه دیگری که بتوان به نحوی از انحاء فرهنگ خاصی را حاکم کرد، به هیچ وجه و به طریق اولی نمی‌توان فرهنگ خاصی را جهانی کرد و بقیه فرهنگ را از میان برداشت و خود همین مساله بیش از تفاوت فرهنگی باعث خشونت می‌شود این کاری است که همه مصلحان اجتماعی و بنیان‌گذاران ادیان و مذاهب خواهان آن بوده‌اند؛ اما هیچ‌کسی در سطح جهان به آن موفق نشده است و ادیان بزرگ از راه‌های مختلف و در طول قرن‌های متمادی نتوانسته‌اند بر بخشی از جهان فرهنگ مورد تأیید خود را به نحو نسبی حاکم نمایند. پس راهکار وحدت بخشیدن فرهنگ‌ها تا هنوز شکل نگرفته و بسیار بعید است که حتی در دراز مدت محقق شود علاوه بر آن که در برخی موارد با خشونت همراه بوده و باعث بنیادگرایی فرهنگی شده است.

ب) تقدم فرهنگ انسانی بر کثرت فرهنگی

نتیجه‌ای که از بحث جهانی‌شدن می‌توان گرفت این است که به نظر می‌رسد هیچ راهکاری برای خشونت‌زدایی از طریق وحدت فرهنگی وجود ندارد و نمی‌توان خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی را با وحدت بخشی فرهنگی از بین برد. بنابراین باید دنبال راهکاری بود که در آن با حفظ فرهنگ‌های رنگارنگ و مختلف، همه فرهنگ‌ها بتوانند در کنار هم با صلح و صفا و به شکل مسالمت‌آمیز زندگی کنند و به جای جنگ فرهنگ علیه فرهنگ، همزیستی فرهنگی حاکم شود و به این صورت در عین این که تفاوت فرهنگی وجود دارد، این تفاوت باعث خشونت نشود.

برای این منظور یگانه راه حل، عقلانیت و ترویج تفکر عقلانی در جامعه و بین‌پيروان فرهنگ‌های مختلف است. اگر تفکر عقلانی حاکم شود و مردم هر کشور خردورزی نمایند، می‌توانند با حفظ تفاوت‌های فرهنگی در سایه این خردورزی زندگی مسالمت‌آمیز و با صلح و صفا داشته باشند. چون کسی که اهل تفکر عقلانی است به خوبی می‌داند که اختلاف و تفاوت لازمه عقل و اختیار است و عقل و اختیار لازمه انسانیت انسان می‌باشد و به این صورت ما باید تفاوت را بپذیریم؛ چون تفاوت لازمه انسانیت است؛ انسان‌ها در صورتی با همدیگر تفاوت فرهنگی نمی‌داشتند که دارای عقل و اختیار نمی‌بودند و معنای این سخن آن است که انسان‌ها برای این که تفاوت فرهنگی نمی‌داشتند، باید انسان نمی‌بودند چون این حیوانات هستند که هیچ‌گونه تفاوت فرهنگی ندارند زیرا از عقل و اختیار بهره‌ای ندارند و به این صورت فرهنگ نیز ندارند و انسان‌ها که موجودات فرهنگی‌اند به مقتضای عقل و اختیارشان می‌توانند فرهنگ‌های گوناگون و حتی متضاد اختیار کنند.

بنابراین، پذیرش تفاوت‌ها لازمه پذیرش انسان بودن دیگران است. هر کسی که دیگران را انسان و شخص دارای عقلانیت و اختیار می‌داند، باید تفاوت را نیز بپذیرد در عین این که به این نکته نیز توجه دارند که انسان‌ها نقطه‌ای اشتراک و نقطه‌ای وحدتی نیز دارند که از آن می‌توان به فرهنگ انسانی تعبیر کرد و «فرهنگ انسانی جز منطبق و خرد جاویدان چیز دیگری نیست؛ این فرهنگ همان فرهنگی است که به زمان و مکان معین و قوم و نژاد خاص وابسته نیست این فرهنگ را نباید با فرهنگ‌های بومی و جغرافیایی اشتباه گرفت؛ این

فرهنگ بر هر فرهنگ دیگری تقدم دارد و با مرور زمان نیز نابود نمی‌گردد» (دینانی، ۱۳۷۹، ص ۱۰).

در این حالت نیز انسان‌ها فرهنگ‌های مختلف دارند و نمی‌توان این تفاوت را از میان برداشت؛ اما شکی وجود ندارد که فرهنگ انسانی مقدم بر هر فرهنگ بومی و قومی دیگر است.

با ترویج و نهادینه‌سازی عقلانیت که ما از آن به فرهنگ انسانی و نقطه وحدت همه انسان‌ها یاد نمودیم، تفاوت‌های فرهنگی نه تنها باعث مشکلات، منازعات و خشونت نمی‌شود؛ بلکه مانند باغی که تنوع گل‌ها بر زیبایی می‌افزاید، تنوع فرهنگی بر زیبایی و نشاط جوامع می‌افزاید و به جای برخورد فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و جنگ همه علیه همه، در صورتی که فرهنگ انسانی (عقلانیت و تفکر عقلانی) ترویج شود و مردم جهان از عقل و منطق استفاده کنند و استدلال‌گرا باشند، گفت‌وگوی تمدن‌ها شکل می‌گیرد و گفت‌وگوی واقعی و مفید نیز تنها در سایه تفکر عقلانی میسر است. چون فقط تفکر عقلانی است که علی‌رغم مقبولیت عام، برای رسیدن به حقیقت همت می‌گمارد و هر چیزی را که مانع رسیدن به حقیقت باشد، از میان بر می‌دارد. به این صورت مردم جهان با همه تفاوت‌های‌شان می‌توانند در صلح و امنیت زندگی کنند؛ چون چنین تفکری مخصوص گروه خاصی از افراد نیست؛ بلکه برای همگان است و همه می‌توانند با حفظ فرهنگ و تمدن خود به مطالعه، تحقیق و گفت‌وگو با فرهنگ‌های دیگر نیز پردازند.

نتیجه‌گیری

راه زدودن مشکلات، منازعات و خشونت‌های ناشی از تفاوت فرهنگی این است که ما انسان‌ها از تفاوت و کثرت فرهنگی (فرهنگ قومی، زبانی، ملی، مذهبی و دینی) به سوی فرهنگ انسانی (عقلانیت) روآوریم و بتوانیم منطق و خرد را داور همیشگی و همه‌جایی قرار دهیم. در صورتی که این عقلانیت ترویج و نهادینه شود، تفاوت‌های فرهنگی منجر به خشونت نمی‌شود و هر کس به همان اندازه که برای خود حق می‌دهد که فرهنگ خاصی را پیروی کند برای دیگری هم حق می‌دهد که فرهنگ دیگری را پیروی نماید و راه دیگری

را، ببینیم در صورتی که عموم مردم به صورت عام و اهل فرهنگ به صورت خاص اهل تفکر عقلانی و خردورزی باشند، به جای جنگ فرهنگ علیه فرهنگ و تهاجم فرهنگی، گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و همزیستی فرهنگی صورت می‌پذیرد چون «گفت‌وگوی واقعی وقتی تحقق می‌یابد که هر یک از طرفین آمادگی تمام عیار داشته باشد که در نتیجه گفت‌وگو دگرگون و متحول شود نه این که حاضر به هیچ نوع دگرگونی و تحولی نباشد و بخواهد هدف ثابت و لا‌یتغیر خود را در ضمن گفت‌وگو پیش ببرد» (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۲۴۴-۲۴۳). پس بر فرض نهادینه‌سازی تفکر عقلانی، فرهنگ‌های مختلف و متعدد در عین این که باعث خشونت نمی‌شود، بر نفع یکدیگر تمام خواهد شد؛ چون از نقاط قوت یکدیگر استفاده خواهند کرد و می‌توانند به رشد یکدیگر یاری رسانند و شکی وجود ندارد که «غنا ی فکر و رشد فرهنگ نتیجه‌ای است که از نوعی تعامل و برخورد اندیشه‌ها حاصل می‌گردد. تعاطی افکار از شرایط اساسی رشد اندیشه‌ها به شمار می‌آید. از ناهماهنگی میان افکار و اندیشه‌ها می‌توان به نوعی هماهنگی فرهنگی دست یافت» (دینانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲). به این صورت در سایه عقلانیت و خردورزی، وجود فرهنگ‌های گوناگون و متکثر باعث می‌شود یک گفت‌وگوی سازنده و غنابخش بین تفکرات مختلف و فرهنگ‌های گوناگون، شکل بگیرد و به رشد فرهنگی جهان کمک نماید و فرهنگ‌های مختلف در سایه تفکر عقلانی به شکل مسالمت‌آمیز زندگی نمایند و مانند گل‌های رنگارنگ یک باغ به زیبایی و نشاط جامعه بیفزایند.

منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، چاپ دوم، تهران: طرح نو، سال ۱۳۷۹.
۲. الیوت، تی.اس، درباره فرهنگ، ترجمه حمید شاهرخ، چاپ اول، تهران: نشر مرکز، سال ۱۳۶۹.
۳. پهلوان، چنگیز، فرهنگ‌شناسی، چاپ اول، تهران: پیام امروز، سال ۱۳۷۸.
۴. تبریزی، محمد حسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر، سال ۱۳۶۱.
۵. حداد عادل، غلامعلی، فرهنگ برهنگی یا برهنگی فرهنگ، چاپ ششم، تهران: سروش، سال ۱۳۷۴.
۶. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، سال ۱۳۴۷.
۷. رفیع، سید جلال، فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد، چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۷۴.
۸. شریعتی، علی، تاریخ تمدن، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار، سال ۱۳۷۲.
۹. صداقت، پرویز، سرشت جهانی‌شدن و زمینه‌های آن، مجله بورس، شماره ۲۰، سال ۱۳۷۹.
۱۰. صدر، سید موسی، اسلام و فرهنگ قرن بیستم، ترجمه علی حجتی کرمانی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۱۱. کانت، ایمانوئل، طرحی فلسفی به سوی صلح ابدی، <https://www.tawaana.org/fa/> /content
۱۲. علم الهدی، سید عبدالرسول، «درآمدی بر رابطه دین، اقتصاد و فرهنگ»، نامه فرهنگ و ارتباطات، شماره اول، سال ۱۳۸۸.
۱۳. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، بی‌تا.

۱۴. کاشفی، محمدرضا، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، چاپ سوم، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، سال ۱۳۸۹.

۱۵.، فرهنگ و مسیحیت در غرب، ویراستار عباس عبری، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، سال ۱۳۸۱.

۱۶. کاظمی، علی اصغر، جهانی شدن فرهنگ و سیاست (نقد و تحلیل نظری، معرفت‌شناختی)، چاپ دوم، تهران: نشر قومس، سال ۱۳۹۰.

۱۷. لوکاس، هنری، تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر سخن، سال ۱۳۸۷.

۱۸. محمدی، احمدگل، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، چاپ ششم، تهران: نشر نی، سال ۱۳۹۲.

۱۹. محمدی، مجید، درآمدی بر جامعه‌شناسی و اقتصاد فرهنگ در ایران امروز، چاپ دوم، تهران: شرکت نشر قطره، سال ۱۳۷۷.

۲۰. مصاحب، غلامحسین، دایره المعارف فارسی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، بی‌تا.

۲۱. ملکیان، مصطفی، راهی به رهایی؛ جستارهای در باب عقلانیت و معنویت، تهران: نشر نگاه معاصر، سال ۱۳۸۱.

۲۲.، مشتاقی و مهجوری: گفت‌وگوهایی در باب فرهنگ و سیاست، چاپ اول، تهران: نگاه معاصر، سال ۱۳۸۵.

۲۳. میرمحمدی، داوود، جهانی شدن، ابعاد و رویکردها، تهران: نشر نی، سال ۱۳۸۱.